بررسی تطبیقی عوامل شعر سیاه در اشعار سیمین بهبهانی و نازک‌الملائکه

فاطمه اسماعیلی‌نیا*

دکتر حسن سلطانی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ایلام

دکتر علیرضا اسدی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام

چکیده

این پژوهش بر آن است با نگاهی تحلیلی و تطبیقی، عوامل شعر سیاه را در اشعار سیمین بهبهانی و نازک الملائکه به عنوان دو شاعر معاصر فارسی و عربی زبان، مورد بررسی قرار دهد. دلیل انتخاب و تطبیق اشعار این دو شاعر در این پژوهش این است که هر کدام در دوره‌ای از زندگی ادبی خود به شکلی با جریاناتی روبه‌رو بوده‌اند که باعث به وجود آمدن روحیّهٔ تشاؤم و پوچ‌انگاری در بشر شده است و تحت تأثیر خفقان و استبداد جامعهٔ عصر خود به شکلی گسترده به بازتاب عوامل شعر سیاه در اشعار خود پرداخته‌اند.

کلید واژه‌ها: شعر سیمین بهبهانی، شعر نازک الملائکه، شعر سیاه، شعر امروز ایران و عرب.

تاریخ دریافت مقاله:۱۳۹۶/۶/۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۲/۹

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام

نویسنده مسئول: f.esmaily_67@yahoo.com

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۱. مقدّمه

از جمله اهداف مهّم ادبیّات تطبیقی، یافتن نقاط مشترک در اندیشه‌های شاعران و نویسندگانِ گونه‌های مختلف ادبی بین اقوام و ملل جهان است. ادبیات تطبیقی دو مکتب اصلی دارد که هر کدام دیدگاه خاص خود را دارند. از دیدگاه مکتب فرانسوی، ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است که به بررسی روابط تاریخی میان دو یا چند ادبیات ملّی می‌پردازد و در مکتب امریکایی، ادبیات تطبیقی پژوهشی بینارشته‌ای است که به مقایسهٔ ادبیات ملّتها با یکدیگر و بررسی رابطهٔ ادبیّات با دیگر رشته‌های علوم‌انسانی و هنرهای زیبا می‌پردازد. هِنری رِماک در مقالهٔ «ادبیات تطبیقی، تعریف و عملکرد آن» در تعریف ادبیات تطبیقی و حوزه‌های فعّالیّت آن معتقد است: «ادبیات تطبیقی از یک‌سو، مطالعهٔ ادبیات در ورای محدودهٔ کشوری خاص، و از سویی دیگر، مطالعهٔ ارتباطات بین ادبیات و دیگر حوزه‌های دانش بشری همچون هنرهای زیبا (مانند نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، موسیقی)، فلسفه، تاریخ، علوم‌اجتماعی (مانند سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی)، علوم‌تجربی، دین و نظایر آن است. به‌طور خلاصه، ادبیات تطبیقی مقایسهٔ یک ادبیات با ادبیات یا ادبیاتهای دیگر و هم‌چنین مقایسهٔ ادبیات با دیگر حوزه‌های اندیشه و ذوق بشری است» (به نقل از: انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۶). مطالعات تطبیقی در زمینهٔ ادبیات می‌تواند از جنبه‌های مختلف به مضمونها و ویژگیهای مشترک در اندیشه ادیبان فرهنگهای مختلف و چرایی و چگونگی ایجاد آنها دست یابد.

۱-۱ تعریف موضوع

معنای زندگی یا فلسفه زندگی یکی از اساسی‌ترین موضوعاتی است که بشر در طول تاریخ همواره دغدغهٔ یافتن پاسخی مناسب برای آن داشته است. پاسخ ندادن به سؤالاتی از قبیل هدف حیات و چیستی معنای زندگی، انسان را به سمت پوچی و بی‌هدفی سوق می‌دهد؛ زیرا زندگی آن‌گاه معنادار است که هدف و غایتی برای آن درنظر گرفته شود و آن هدف و غایت، باید موجبات شادی و نشاط آدمی و آرامش روحی او را در زندگی فراهم کند. بی‌معنایی زندگی و رواج اندیشه‌های پوچ‌گرایی از

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

بحرانهای انسان معاصر است که پیامدهای زیانبار بسیاری همچون آسیب‌های روحی و روانی و انحطاط خانواده را درپی داشته است. عوامل مختلفی از جمله نبود آرمانهای عالی و معنوی، وجود بحران هویّت از خود بیگانگی و یأس و ناامیدی می‌تواند از عوامل گرایش به پوچی باشد. این مسئله در ادبیات کشورهای مختلف مورد توجّه قرار گرفته است و شاعران و نویسندگان بسیاری با توجه به موقعیت اجتماعی و سیاسی جامعهٔ معاصر خود به بازتاب جلوه‌های معناباختگی در آثار خود پرداخته‌اند. سیمین بهبهانی و نازک‌الملائکه از جمله شاعران فارسی و عربی زبان معاصر هستند که به این موضوع توجّه خاصّی از خود نشان داده‌اند. با تحلیل و بررسی آثار این دو شاعر می‌توان به طور مشخصی ردّپای اندیشهٔ سیاه‌انگاری و پوچ‌انگاری را مشاهده کرد.

۲-۱ پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ اندیشه و اشعار سیمین بهبهانی و نازک‌الملائکه به‌طور مستقل، پژوهشهای متعدّدی انجام شده است ولی براساس جست‌وجوها، هیچ پژوهش منسجم و مستقلی یافت نشد که آثار این دو شاعر را مبنای کار خود قرار داده باشد؛ از جملهٔ پژوهشها دربارهٔ سیمین بهبهانی می‌توان به مقالاتی همچون *نقش زبان در شعر سیمین بهبهانی* (مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، س سوم، ۱۳۸۴)، *بررسی عناصر زندگی معاصر در شعر سیمین بهبهانی* (مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دورهٔ ۲۵، ش ۳، ۱۳۸۵)، *بیان و جلوه‌های صورخیال در شعر سیمین بهبهانی* (مجلهٔ دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه سمنان، س ۸، ش ۲۸، ۱۳۸۸)، *جلوه‌های رمانتیسم در شعر سیمین بهبهانی* (پژوهشنامهٔ ادب غنایی، س ۱۱، ش ۲۱، ۱۳۹۲) و *ریشه‌یابی بوطیقای نیما یوشیج در غزل‌های نو سیمین بهبهانی* (پژوهشنامهٔ ادب غنایی، س ۱۴، ش ۲۶، ۱۳۹۵) اشاره کرد. در مورد نازک‌الملائکه نیز مقالاتی با رویکرد تطبیقی با شاعران ایران به چاپ رسیده است که از جملهٔ آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: *آرمانشهر در اندیشهٔ فروغ فرخزاد و نازک‌الملائکه* (نشریهٔ ادبیات تطبیقی، س چهارم، ش ۸، ۱۳۹۲)، *بررسی زمینه‌های نوستالژی در سروده‌های نازک‌الملائکه و فروغ فرخزاد* (پژوهشنامهٔ ادب غنایی، س ۱۲،ش ۲۲، ۱۳۹۳)، *بررسی تطبیقی درمان درد*

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

فراق (نوستالژی) در شعر نازک‌الملائکه و سهراب سپهری (مجلهٔ زبان و ادبیات عربی، ش ۱۳، ۱۳۹۴).

۱-۳ ضرورت و اهمیت پژوهش

از آنجا که تاکنون در هیچ پژوهشی به‌طور مستقل و منسجم به موضوع بررسی و کاربرد عوامل شعر سیاه و جریان معناباختگی در اشعار این دو شاعر پرداخته نشده است، این پژوهش می‌تواند از این چشم‌انداز به دیدگاهی تازه دربارهٔ افکار و اندیشه‌های این دو شاعر دست یابد.

۱-۴ پرسش‌های پژوهش

– علل و عوامل گرایش این دو شاعر به شعر سیاه و معناباخته چیست؟

– مهمترین عوامل شعر سیاه در شعر سیمین بهبهانی و نازک‌الملائکه کدام است؟

۱-۵ فرضیه‌های پژوهش

– به‌نظر می‌رسد هر دو شاعر تحت تأثیر برخی جریانات سیاسی و اجتماعی و خفقان و استبداد جوامع عصر خود به نوعی روحیّهٔ یأس و پوچی رسیده‌اند که موجب گرایش آنها به ادبیات پوچ‌انگارانه و شعر سیاه شده است.

– در اشعار این دو شاعر، پرداختن به مسائلی از قبیل بی‌هدفی و پوچی، تنهایی و انزوا، شک و بدبینی، یأس و ناامیدی و مرگ اندیشی نمود آشکار دارد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

بشر در طول تاریخ، همواره در پی یافتن فلسفه و هدف آفرینش خود بوده است؛ اما چون گاهی نتوانسته است پاسخی قانع‌کننده برای سؤالات خود بیابد، روح کنجکاو او به بن‌بست رسیده و در نتیجه، سر از بیراهه‌های بدبینی، پوچی و بی‌هدفی درآورده است. پوچ‌گرایی در طول تاریخ در همه جای دنیا طرفدارانی داشته است. ردّ پای بدبینی و اعتقاد به پوچی و بی‌ارزشی دنیا را در باورهای تمدّنهایی همچون هند و یونان باستان و آیین بودا و مسیحیّت می‌توان مشاهده‌کرد. «تمدّن غربی از روزگار متافیزیک ماقبل سقراطی و سپس فلسفهٔ افلاطونی- ارسطویی با انکار ضمنی ساحت غیب و

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

بویژه حضور تشریعی آن و نادیده گرفتن تفکّر قدسی با خود نحوی نیست انگاری را به‌همراه ساخته بود» (زرشناس، ۱۳۸۷: ۶۱)؛ امّا این نگاه به زندگی و جهان به عنوان یک مکتب فکری و فلسفی منسجم و مکتوب و مؤثّر در اروپای جدید شکل گرفته؛ و به عنوان یکی از مختصّات و ویژگیهای بارز و چشمگیر عصر مدرن درآمده است.

پیشرفت و گسترش فناوری و ماشینیسم، همهٔ شئون زندگی انسان معاصر را دربرگرفت. «استثمار، نژاد پرستی، استبداد، تبعیض و جنگ و ... مفاهیمی که از قرن نوزدهم با سلطهٔ ماشین بر زندگی مدرن بتدریج به قرن بیستم رسید» (صنعتی و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۸)، باعث شد تا اندیشه و احساس نابودی، نیستی و پایان به شکلی وسیعتر در ذهن بشر درمانده و گرفتار در پنجهٔ هیولای فناوری ریشه بدواند. «پیشرفتهای یکجانبهٔ فناوری و رواج صنعت‌زدگی موجب شد تا زندگی انسانها روزبه‌روز بی‌معناتر و نامفهومتر شود و آدمی احساس کند که در این مغاک، کم‌کم آزادی فردی و اصالت خود را از دست خواهد داد» (نصری، ۱۳۶۳: ۹۹). نتیجهٔ ملموس پیشرفتهای علمی و اتکّا به فناوری هنگام وقوع دو جنگ جهانی ویرانگر ظاهر گشت. از آغاز جنگ جهانی اول و با به‌صدا درآمدن ناقوسِ مرگ، اضطرابِ نابودی، پایان و نیستی در اروپا به شکلی گسترده انتشار یافت. وقوعِ جنگهای جهانیِ اول و دوم، تمام امیدها و دلخوشی‌های انسان مدرن را که می‌پنداشت با پیشرفت علم و فناوری به نهایت سعادت و خوشبختی خود دست خواهد یافت بر باد داد. «از میان درون‌مایه‌های مدرنیسم می‌توان به گسستگی تاریخی، حسّ بیگانه بودن انسان از اجتماع و از دست‌رفتگی و ناامیدی اشاره کرد» (نجومیان، ۱۳۸۳: ۲۸)؛ نابسامانیها و آشفتگی‌هایی که جنگ از خود بر جای گذاشت، باعث شد تا انسان دچار اضطرابات شدید روحی، احساس ناامنی، یأس و ناامیدی گردد و دیگر هیچ انگیزه‌ای برایش باقی نماند تا به زندگی و آیندهٔ خود، خوشبین باشد. ظهور احساس پوچی بویژه بعد از جنگ جهانی دوم با آن کشتار میلیونی و جنایتهای وحشتناک به یکی از ابزارهای رویارویی با دنیایی تبدیل شددکه معنا و هدفش را از دست داده بود.

تحت تأثیر فراگیر شدن اندیشه‌های پوچ‌گرایی حاصل از وقایع و تحوّلات فلسفی، علمی، تاریخی و اجتماعی عصر مدرن در ادبیات قرن بیستم، سبکی با عنوان ادبیات

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

معناباخته[1]، پدید آمد که با تأکید بر نبود منطق در طبیعت و انزوای انسان در جهانی فاقد معنا و ارزش به بیان اندیشه‌هایی همچون بی‌هدفی و پوچی، بی‌ایمانی، ازخودبیگانگی، بی‌هویّتی، تنهایی، مرگ‌اندیشی و خودکشی و ... در زندگی انسان عصر مدرن می‌پردازد. در این جریان، اشعاری که به بیان احساسات و افکار منفی انسان نسبت به خود و دنیای پیرامون او می‌پردازد در اصطلاح با عنوان شعر سیاه شناخته می‌شود که بخشی از مفهوم گستردهٔ ادبیات سیاه یا ادبیات معناباخته را دربرمی‌گیرد. این ادبیات، که بر پایهٔ نگاه یأس‌آلود و بدبینانه نسبت به انسان و هستی شکل گرفته است، رواج بسیار یافت و بسیاری از شاعران و نویسندگان مشهور غربی به بازتاب مضامین یأس‌آلود و پوچ‌گرایانه در آثار خود روی‌آوردند. نگاه بدبینانه به انسان، نفی ارزشهای انسانی، نفی هرگونه حرکت، شور و التهاب، آرمان‌خواهی، یأس و بدبینی و سرخوردگی از جامعه و موقعیت وجودی انسان، مرگ‌اندیشی، انزواطلبی و تأکید برتنهایی انسان و توصیف ابتذال و جنبه‌های مشمئزکننده وجود انسانی از جمله ویژگیهای بارز این مکتب است (ر.ک. انوشه، ۱۳۸۱: ۵۲). این جریان، تقریباً همزمان با غرب، در طیّ دو دوره در ادبیات ایران مجال ظهور پیدا کرد؛ نخست، دورهٔ استیلای استبداد رضاشاه بود که خفقان و یأس و ناامیدی را در جامعه رواج داد و دورهٔ دوم به وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست جنبش ملی شدن صنعت نفت مربوط می‌شد که موجب سرخوردگی و سرکوب روشنفکران و شاعران و نویسندگان و زمینه‌ساز گرایش به ادبیات معناباخته و شعر سیاه شد.

انقلاب مشروطه، جنبشی اجتماعی و سیاسی بود که تحوّلات گسترده‌ای در ایران پدید آورد. این جریان با مطرح ساختن آرمانهای پیشرفت و ترقّی به عنوان تنها راه نجات کشور از عقب ماندگی شناخته شد؛ امّا برخی علل و عوامل باعث شد که این انقلاب پس از مدّت زمان کوتاهی از اهداف موردنظر خود منحرف شود و در نهایت به شکست انجامد. «دشمنان مشروطیّت به لباس آزادی‌خواهی درآمدند و به‌زودی موفق شدند سیر انقلابی حوادث را منحرف ساخته، اجرای قانون اساسی را معوّق گذارند. بدین ترتیب ارتجاع داخلی و استعمارگران خارجی با استفاده از جهل و بی‌خبری مردم، انقلاب ملّت ایران را ناتمام گذاشتند» (گذشته چراغ راه آینده است، ۱۳۶۲: ۱۴۸). وقوع جنگ

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

جهانی اول، ایران را به صحنهٔ جنگ و درگیریهای ناخواسته تبدیل کرد و باعث پدید آمدن بحرانهای اقتصادی و اجتماعی شدیدی در جامعه گردید. از نظر سیاسی نیز دستگاه اداری مشروطه در خدمت اهداف و سیاستهای استعمارطلبانهٔ بیگانگان قرار گرفت؛ بدین‌ترتیب، بتدریج آرمانهای مشروطه به‌دست فراموشی سپرده شد و در نتیجهٔ این امر، یأس و نومیدی در افکار مردم شروع به شکل‌گیری کرد. با شکست انقلاب مشروطه، رضاشاه با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به قدرت رسید. وی برای تضمین قدرت مطلق خود، روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد و احزاب سیاسی را از بین برد. فشار سانسور و اعمال کنترل شدید بر آثار، موجب به وجود آمدن آثار درونگرایانه با فضایی غمگین می‌شود. در شهریور ۱۳۲۰ با ورود متّفقین به ایران، کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت و آغاز حکومت فرزند او، دورهٔ تازه‌ای در ادبیات ایران آغاز می‌شود. پس از فروپاشی استبداد رضاشاه، رقابت میان انگلیس و امریکا افزایش می‌یابد. نیروهای داخلی طرفدار شوروی از اوضاع آشفته ایران استفاده کردند و پس از سقوط رضاشاه با تشکیل حزب توده، مهمترین حزب چپ و سوسیالیستی ایران را پایه‌گذاری کردند. نبود دولت مرکزی مقتدر، ناتوانی شاه جوان در ادارهٔ مملکت و درگیری قدرتهای بیگانه، زمینه رشد آزادیهای سیاسی و اجتماعی را فراهم کرد. اعضای این حزب در تبلیغ ایدئولوژی مارکسیسم روسی کوشیدند و بسیاری از آنها در جریان مبارزات انقلابی جان خود را از دست دادند.

انشعاب و اختلاف در عملکرد حزب در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ضربهٔ مرگباری که رژیم در سال ۱۳۳۴ به حزب وارد کرد، توده‌ای‌ها را در صحنهٔ مبارزات سیاسی تضعیف کرد. در پی کشف و انهدام شبکهٔ نظامی حزب، تمام اعضای اصلی آن دستگیر شدند. چهل نفر از اعضای اصلی آن اعدام شدند؛ دویست نفر به حبس ابد محکوم شدند و تبلیغات شدیدی نیز علیه حزب به‌راه افتاد. توبهٔ دسته جمعی رهبران و اعضای حزب و انتشار نشریهٔ عبرت توسط آنان و همکاری با رژیم، ضربهٔ سختی به حزب وارد کرد (ر.ک. روحانی،۱۳۸۱: ۳۱و۳۲). پس از سقوط دولت ملّی مصدق در مرداد ماه ۱۳۳۲، بار دیگر اختناق و استبداد حاکم می شود. با گسترش استبداد، شاعران و نویسندگان از پدید آوردن آثار جدید محروم می‌شوند و ترس و بدبینی، همه‌جا حاکم

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

می‌گردد. پس ازکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رژیم سعی کرد هر نوع ارتباط اجتماعی را از بین ببرد و برای مبارزه با هر گونه وحدت فکری و همبستگی اجتماعی تلاش می‌کرد. سالهای ابتدایی دهۀ ۱۳۳۰، دوران سکوت و انزواء دوبارۀ ملّت ایران بود. روشنفکران و سیاستمداران شکست‌خورده، که تمام آمالهایشان با وقوع کودتا از بین رفته‌است یا خودکشی می‌کنند و یا در گوشه‌ای به دور از جریانهای سیاسی به دیگر فعّالیّتهای فرهنگی می‌پردازند. پس ازکودتا و با اوجگیری خفقان، احساس پوچی و بیهودگی در اندیشۀ روشنفکران رسوخ کرد و خوش‌بینی و هیجان‌زدگی سالهای۱۳۲۰– ۱۳۳۰ جای خود را به نوعی سرخوردگی و بیهودگی داد. کودتای ۲۸ مرداد، فضای آزاد به‌وجود آمده از جنبش نفت را نابود می‌کند. بار دیگر با گسترش اختناق و استبداد، کتابها، مجلّات و روزنامه‌ها با جدیّت بیشتری کنترل می‌شود و نویسندگان از پدید آوردن آثار جدید محروم می‌شوند. ترس و بدبینی، همه‌جا حاکم می‌گردد و پاره‌ای از شاعران و نویسندگان با زبانی نمادین این اوضاع و احوال را در آثار خود منعکس می‌کنند. محمدعلی اسلامی ندوشن، مهدی اخوان ثالث، حسن هنرمندی، فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی و نصرت رحمانی از شاخص‌ترین نمایندگان این جریان شعری هستند.

دوران بین دو جنگ جهانی برای ملت عرب دوران حساسی بود. آنان، هنوز از استبداد عثمانی خلاصی نیافته بودند؛ به استعمار خارجی گرفتار آمدند و کشورهای عربی هر کدام به‌گونه‌ای تحت‌الحمایه استعمارگران بزرگی چون بریتانیا و فرانسه و ایتالیا شدند. از آن پس جنبش‌ها و شورشهایی در مصر و سوریه و عراق شکل گرفت و اعتراض مردم به برنامه‌ها و اهداف استعماری کشورهای سلطه‌گر افزایش یافت. «پس از جنگ جهانی اول و شکست خلافت عثمانی از دولتهای غربی، شرق عربی به‌عنوان بخش عمده‌ای از قلمرو حکومتی عثمانی، تجزیه شد و تحت سیطرۀ دولتهای استعماری غرب قرار گرفت. جهان عرب از این پس دچار مرزبندیهایی شد که با مرور زمان، زمینۀ تفرقه و جدایی ملتهای عرب را فراهم کرد» (عزالدین، ۲۰۰۷: ۱۸۳). وقایعی مانند جنگ جهانی اول و دوم، جنگ فلسطین، جنگ شش روزه ۱۹۶۷، استعمار و دیگر مسائلی که دنیای عرب را درگیر خود ساخته بود، باعث پیدایش اشعاری یأس‌آلود و ناامیدانه و اندوهناک شد که از آن با عنوان «عبثیه» یاد می‌کنند. کشورهای عربی پس از

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

جنگ جهانی دوم، دچار تحولات عمیقی شدند. اختناق و استبداد فراگیر، اندیشهٔ آزادی به رؤیایی دست نیافتنی تبدیل شد. «پیروزی نظامی اسرائیل بر مصر، سوریه و اردن در سال ۱۹۶۷ حادثهٔ مهمی در ادبیات عرب به‌شمار می‌رود. این فاجعه، بار دیگر ماهیت لفاظی‌ها و حرّافی‌های بی‌محتوای بانیان شکست اعراب را برملا ساخت و بیشتر وعده‌های راهبران ناسیونالیست و سوسیالیست منطقه را به زیر سؤال کشید. پیامدهای این شکست باعث ظهور گسترهٔ وسیعی از ادبیاتی مملو از یأس و ناامیدی و خشم و خودنقادی در شکلهای گوناگون شد» (ایروین، ۱۳۸۰: ۳۲). شاعر عرب نمی‌توانست درحالی که مردم آوارهٔ فلسطین در حاشیه‌های شهر و چادرهای کوچک در آوارگی به سر می‌برند از مناظر زیبای طبیعت و خوبی‌ها و خوشی‌ها سخن بگوید. «شعر در این مرحله، افزون بر فریاد مردم از اندیشه‌های جدید، که از تماس با اندیشه‌های غرب حاصل شده سرشار است. شاعرانی چون عبدالرحمن شرقاوی، بدرشاکر سیاب، نازک ملائکه و عبدالوهاب بیاتی اندیشه‌های سیاسی شرق را با افکار و مضمونهای شعری غرب بویژه تی اس الیوت درآمیختند و طرحی نو از شعر ارائه کردند که مفاهیم و مضامین آن محسوس و برگرفته از زندگی شهر و مشکلات ناشی از آن بود» (پورعباسی، ۱۳۷۲: ۳۰).

۳. معرفی عوامل شعر سیاه

۳-۱ پوچی و بی‌هدفی

آدمی در طول تاریخ، همواره با پرسش از هدف و معنای زندگی روبه‌رو بوده و پاسخ به این پرسش در جهت‌یابی زندگی فردی و اجتماعی او نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. یکی از عواملی که شاد زیستن و آرامش آدمی را در این دنیا تأمین می‌کند، داشتن هدف و انگیزهٔ اصلی در زندگی است. فرانکل می‌گوید:«ایمان دارم که انسان می‌تواند به خاطر آرمانها و ارزشهایش زنده بماند و حتّی بمیرد» (فرانکل، ۱۳۵۴: ۶۰). وجود هدف در زندگی از بروز بدبینی و پوچ‌گرایی جلوگیری می‌کند؛ زیرا از آنجا که انسان آرمانی دارد برای رسیدن به آن امیدوار خواهد بود و این امیدواری مانع یأس و بدبینی او خواهد بود. یکی از بحرانهای انسانها در عصر معاصر، احساس پوچی و سرگردانی و بی‌هدفی

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

است. عصرفناوری، بسیاری از نگرانیها و اضطرابها را برای بشر آورده است. انسان امروز، تنها و بی‌پناه است؛ تکیه‌گاهی ندارد تا به آن وابستگی و اتکّا داشته باشد.

۲-۳ شک و بدبینی

یکی دیگر از عوامل پیدایش اضطراب و نگرانی در زندگی بشر، سوء ظن و بدبینی است. بدبین، کسی است که در همهٔ کارها سوءظن دارد و به عیوب دیگران چشم می‌دوزد و فقط بدیها را می‌بیند؛ در اصطلاح فلسفه به فردی گفته می‌شود که آفرینش را پر از یأس، حرمان و بدبختی بداند (ر.ک. فرهنگ دهخدا، ذیل واژه بدبین). انسانی که نسبت به خود، خانواده، اجتماع، محیط زندگی و حتّی نسبت به خدا بدبین است، نمی‌تواند زندگی آرام و مطمئنی داشته باشد؛ زیرا تفکّر منفی داشتن دربارهٔ هر پدیده‌ای در زندگی موجب می‌شود از زندگی لذّت نبریم. «مردم بدبین، گاهی از پیشامدهای سهمناک آینده، مانند جنگ اتمی و زلزله و برخورد ستارهٔ دنباله‌دار به زمین و... حرف می‌زنند؛ ولی مردم خوشبین می‌دانند بزرگترین خطری که هست وجود همین آدمهای منفی‌باف و ترسو است» (حاتمی، ۱۳۴۵: ۲۲۴). به تعبیر فرانکل: «بدبین موجودی است که با ترس و اندوه به تقویم دیواریش نگاه می‌کند که هر روز با کندن صفحه‌ای از آن، کوچکتر می‌شود» (فرانکل، ۱۳۷۲: ۹۲). بدبینی، نشانهٔ عجز و ناتوانی در رویارویی با واقعیّات است. افراد بدبین و منفی‌باف بدون هیچ پشتوانهٔ فکری و عقلی و بدون دلیلی معتبر، همواره از بدیها و کاستی‌های افراد و جامعهٔ خود بحث می‌کنند. این افراد نسبت به اطرافیان خود، بی‌اعتماد و کینه‌توز هستند و در زندگی شخصی خود نیز همواره غمگین، تنها، مضطرب و نگران خواهند بود. بدبینی فلسفی و اجتماعی، که یکی از ویژگیهای مهم ادبیّات جدید است در آثار رئالیست‌ها (بویژه رئالیسم اجتماعی)، ناتورالیست‌ها، سورئالیست‌ها واگزیستانسیالیست‌ها از اصلی‌ترین ویژگیهای دنیایی است که به تصویر کشیده می‌شود. «گرایش به بدبینی و اعتقاد به بی‌ارزشی زندگی در تاریخ بشری همواره وجود داشته و دلیل آن هم این است که هرگاه عوامل منفی نظیر نابسامانیهای روانی و اجتماعی ایجاد شده است، گروهی نتوانسته‌اند از عهدهٔ حلّ مشکلات برآیند به سوی بدبینی گرایش یافته‌اند» (نصری، ۱۳۶۳: ۴۹). طرفداران فلسفهٔ بدبینی به زندگی و جهان هستی از دیدگاه شرّ و بدی و زشتی آن می‌نگرند و به بهبود اوضاع و پیروزی امیدی ندارند.

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۳-۳ یأس و ناامیدی

آنچه آدمی را به سوی شکست و تباهی می‌کشاند، ناامیدی است؛ زیرا انسان در این حال پی می‌برد که همهٔ کارهای او بی‌معنی، عبث و پوچ بوده است. امید داشتن، مهمترین انگیزه در زندگی است. «زمانی که امید از میان می‌رود، زندگی بالقوه پایان می‌پذیرد. امید، عامل قطعی و باطنی و شالودهٔ زندگی و عامل پویا و دینامیک روان است» (فروم، ۱۳۶۸: ۲۸). انسان مأیوس و ناامید همه چیز را تیره و مبهم می‌بیند. او، زندگی، دیگران، آینده و حتّی خدا را تاریک می‌بیند و اغلب زندگی را غیرعادلانه تفسیر می‌کند. ناتوانی بشر در مقابله با جنگ و کشتار و استبداد و ... او را به صورت موجودی ناتوان، بی‌پناه، ناامید و افسرده درآورد. شعر سیاه، که بر پایهٔ نگاه یأس‌آلود، ناامیدانه و بدبینانه به زندگی شکل‌گرفته است، بیش از همه به تصویر و توصیف ناکامی و سرخوردگی انسانها در رسیدن به آرمانهایشان می‌پردازد.

۳-۴ انزوا و تنهایی

تنهایی از مسائلی است که آدمی همواره با آن روبه‌رو بوده است. انسان هنگامی‌که متولّد می‌شود، تنهاست و هنگامی هم که می‌میرد، تنهاست. در فاصلهٔ تولّد تا مرگ هم تنهایی به شکلهای مختلف به انسان روی می‌آورد. همین امر سبب شده است که برخی تنهایی را «عمیق‌ترین واقعیّت در وضع بشری» بدانند (پاز، ۱۳۸۱: ۷). *هانا آرنت*، احساس تنهایی را این‌گونه تعریف می‌کند: «احساس تنهایی یعنی «نه با خود بودن» و«نه با دیگران بودن»» (به نقل از: محمدی مجد، ۱۳۸۷ :۲۸). احساس تنهایی و بیگانگی با جهان از ویژگیهای انسان معاصر است. انسان در جامعهٔ صنعتی امروز و در هیاهوی زندگی ماشینی و هضم‌شدن در چرخهٔ فناوری، خود را تنهای تنها می‌یابد و بی‌پناهی خود را با تمام وجود لمس می‌کند. انسان امروز، خود را روزبه‌روز تنهاتر می‌بیند تا جایی که حتّی خود و زندگیش را بیهوده و پوچ می‌انگارد.

۳-۵ مرگ اندیشی و خودکشی

مرگ، رازآلودترین و مهمترین رویداد و دغدغهٔ زندگی هر انسانی است. آدمی از نخستین روزهای تاریخ حیات خویش به تأمل در چیستیِ مرگ پرداخته و به دنبال آن اضطراب و ترسی عمیق در او پدید آمده است؛ اما گاهی انسان در وضعیتی قرار می-

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

گیرد که دیگر انگیزه‌ای برای ادامهٔ زندگی در خود نمی‌یابد و از توجیه موقعیت خود در هستی ناتوان می‌شود؛ زندگی خود را فاقد ارزش و معنا می‌یابد و از آن هیچ‌گونه لذّتی نمی‌برد. در این وضعیّت است که ادامه‌دادن زندگی کاری عبث و غیرمنطقی پنداشته می‌شود و خودکشی به عنوان بهترین و عاقلانه‌ترین راه، خود را به فرد نشان می‌دهد. به عقیدهٔ فروم: «کسی که از زندگی لذّت نمی‌برد بر باددادن حیات را به احساس پوچی از آن ترجیح می‌دهد» (فروم، ۱۳۶۷: ۱۶۵). در ادبیات معناباخته، مرگ، پیوسته نزدیک احساس می‌شود، مرگی که حضورش هر نوع احساس شادمانی و پویایی را از انسان می‌گیرد. از دیدگاه این مکتب، مرگ سرنوشت محتوم و گریزناپذیر بشر است و هرگونه تلاش و کوششی با وجود مرگ، بی‌معنی و بیهوده و عبث است. از نظر بیشتر نویسندگان ادبیات پوچی، زندگی به این دلیل که سرانجامی جز مرگ و نیستی به دنبال ندارد، پوچ و بیهوده است.

در این پژوهش سعی می‌شود با تکیه بر اشعار سیمین بهبهانی و نازک الملائکه، انعکاس عوامل شعر سیاه در اندیشه و اشعار این دو شاعر معاصر مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

۴. گذری کوتاه بر زندگی و اندیشهٔ سیمین بهبهانی

سیمین خلیلی، معروف به «سیمین بهبهانی»، نویسنده و غزلسرای معاصر ایرانی است که در ۲۸ تیر ۱۳۰۶ در تهران به‌دنیا آمد. وی، فرزند عباس خلیلی، نویسنده و شاعر و مدیر روزنامه اقدام است. بهبهانی، کار شاعری خود را با سرودن چهارپاره‌هایی رمانتیک آمیخته با مفاهیم اجتماعی و فرهنگی آغاز کرد و در اغلب سروده‌هایش به واقعیات تلخ و نفرت‌آور اجتماع توجه نشان می‌داد و همین امر به تصریح خود شاعر، موجب شهرت و پذیرفته‌شدنش در جامعهٔ ادبی شده بود: «آغاز پذیرفته‌شدنم در جامعهٔ ادبی به سبب انتشار چهارپاره‌هایی با محتوای اجتماعی بود که مبیّن گوشه‌ای از زندگی محرومان و واخوردگان است و شمار آنها در کتابهای جای پا، چلچراغ، مرمر و رستاخیز کم نیست» (بهبهانی، ۱۳۷۷: ۱۲).

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

شکست عاطفی بهبهانی در زندگی شخصی به دلیل جدا شدن از همسرش و نیز شکست اهداف و آرمانهای اجتماعی او و همفکرانش در تحقق یافتن نهضت ملی‌شدن صنعت نفت ایران، زمینه‌های گرایش وی به شعر سیاه را فراهم ساخت. وقوع کودتای ۲۸ مرداد موجب درهم پیچیده شدن طومار آرمانها و آرزوهای ملّتی شد که به فردایی روشن و پر امید دل‌خوش کرده بودند؛ اما دلخوشی آنان دوام چندانی نیافت. سالهای پس از کودتا، روزگاری پر از یأس و ناامیدی برای مردم ایران بود. بهبهانی، اوضاع آشفته و پر از خفقان روزگار خود را این‌گونه ترسیم می‌کند: «تعطیلی مطبوعات آزاداندیش، محاکمات پی‌درپی، محکومیّت مصدق و یارانش، زندانی‌شدن بی‌شماری از اهل قلم و هنرمندان و صدها تن از وابستگان به احزاب و از همه مهمتر پوشالی بودن آرمانی که سالیان دراز فعّالترین هموطنان ما را فریفتهٔ خود کرد، موجب دلسردی و نومیدی شد» (بهبهانی، ۱۳۸۸: ۴۶).

۶. گذری کوتاه بر زندگی و اندیشهٔ نازک‌الملائکه

نازک الملائکه، شاعر عراقی از پیشگامان شعر نو در ادبیات معاصر عرب است. وی در دانشسرای عالی معلمان در بغداد در رشتهٔ ادبیات عرب تحصیل کرد؛ سپس به امریکا رفت و از دانشگاه وسکونس، کارشناسی ارشد ادبیات تطبیقی گرفت و از آن پس به عراق بازگشت و به تدریس مشغول شد. *عاشقه‌الليل* (شیدای شب)، *شظايا و رماد* (ترکش‌ها و خاکسترها)، *قراره‌الموجه* (آرامش موج) و *شجره‌القمر* (درخت ماه) از معروفترین مجموعه‌های شعری نازک‌الملائکه است. نازک‌الملائکه، لقب شاعرهٔ حزین عراق را به خود اختصاص داده است. «آثار اندیشه‌های اجتماعی را می‌توان در شعر او دید. چشم‌اندازی از مشکلات جامعه‌ای که یک دختر بورژوازی روشنفکر در سالهای پس از جنگ جهانی دوم می‌توانسته است آن را احساس و تصویر کند» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۳۷). اوضاع اسفناک عراق طی جنگهای پی‌درپی از سویی و درگیریهای داخلی از سوی دیگر روح حساس او را آزرده کرده بود و موجب سرودن اشعاری با مضامین غم و اندوه و درد و رنج و ناامیدی و اضطراب و تنهایی شد. «همانند بیشتر شاعران عراق، نازک نیز از فضای سیاسی جامعهٔ خود تأثیر پذیرفت و انتقاد کرد. در سال ۱۹۵۸،

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

که انقلاب عبدالکریم قاسم رخ داد، نازک‌الملائکه نیز به نوعی در جریانهای سیاسی وارد شد تا اینکه با تغییر سیاست عبدالکریم و پایمال کردن اصول انقلاب ۱۹۵۸ از سوی کمونیست‌ها و با اعمال فشار قدرت حاکم وی مجبور شد که عراق را ترک کند و سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ را در بیروت سپری کند» (علی، ۱۹۹۵: ۴۰). نگاه نازک الملائکه بیشتر فلسفی است و از برخی فیلسوفان مشهور غرب تأثیر پذیرفته است (النشاوی، ۱۹۸۴: ۵۱۳). آشنایی نازک الملائکه با افکار شوپنهاور ، فیلسوف بدبین آلمانی، او را به جایی رساند که از این فیلسوف بدبین‌تر شد.

۷. بررسی تطبیقی عوامل شعر سیاه در اشعار سیمین بهبهانی و نازک‌الملائکه

عوامل شعر سیاه در سروده‌های بهبهانی و نازک‌الملائکه به شکلهای گوناگونی بازتاب می‌یابد. احساس پوچی و بی‌هدفی، تنهایی و بی‌پناهی، یأس و ناامیدی، شک و بدبینی و مرگ و خودکشی از جمله شکلهای بازتاب این جریان در اشعار این دو شاعر زن معاصر است که در ادامه به تحلیل و بررسی آنها در اشعار این شاعران پرداخته خواهد شد.

۱-۷ پوچی و بی‌هدفی

اشعار سیمین بهبهانی، روایت کنندهٔ سرنوشت تلخ نسل روشنفکران شکست خورده در عرصهٔ مبارزات سیاسی و اجتماعی معاصر است؛ نسلی که با از دست‌رفتن آمال و آرزوهایشان، اکنون در وضعیتی بغرنج و تأسفبار در انزوا و بی‌هدفی خود به‌سر می‌برند و زندگی را خواب و خیالی پوچ و خالی می‌پندارند:

> خواب و خیالی پوچ و خالی: / این زندگانی بود و بگذشت / دوران به ترتیب و توالی / سالی به سال افزود و بگذشت/ ... با عمر خود گفتم که دیری/ جان کنده-ای اکنون چه داری؟/ پیش نگاهم مشتِ خالی/ چون لعنتی بگشود و بگذشت (لعنت، ۱۱۴۴).

در جای دیگر در تأیید زندگی پوچ خود این چنین می‌گوید:

"عمری به سر رسید سراسر رنج حاصل ز عمر رفته چه دارم؟ هیچ "

(سراسر بیماری، ۸۸)

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

شکست‌های روحی و اجتماعی بهبهانی، تأثیر بسیاری بر نگرش او از زندگی ایجاد می‌کند تا آنجا که زندگانی بی‌روح و یخ‌زدهٔ خود را مرگ پیش از مرگ می‌خواند:

مرگ در مرداب خود، بس نابهنگامم کشید/ آه از این مرداب وحشت زا که در کامم کشید!/ مرگ پیش از مرگ، یعنی زندگی بی‌شور و عشق/ این چنین مرگی شکارم کرد و در دامم کشید (مرگ پیش از مرگ، ۴۶۱).

در عصر مدرن، انسانها چنان سرگرم کارهای روزانه‌شان هستند که دیگر فرصتی برایشان نمی‌ماند تا پوچی و عبث بودن زندگی را ببینند؛ اما، سرانجام، یک روز این پوچی خود را نمایان می‌سازد و انسان را از پوچ بودن هستی آگاه می‌کند. در سروده-های بهبهانی، تنهایی و بی‌هدفی در زندگی، عامل اساسی ایجاد روزمرگی و گرفتار تکرار و یکنواخت شدن زندگی انسانهاست:

"روز و شب و روز و شب و پوسیدن تن بود/ تا دیده بدین پوچیِ تکرار گشودم/ زادن همه آغاز پذیراییِ مرگ است/ بیهوده زبان از پی انکار گشودم" (تاول اندیشه، ۴۵۴).

در دیوان اشعار نازک‌الملائکه، سروده‌هایی که در آن به پوچی زندگی و بی‌هدف بودن انسانها در دنیا اشاره می‌کند، فراوان به‌چشم می‌خورد. ناکامی‌ها و شکست‌های زندگی شخصی و اجتماعی نازک‌الملائکه، موجب پیدایش حس بی‌معنایی و بیهوده‌بودن زندگی می‌شود تا آنجا که زندگی خود را خالی از هدف و مقصد می‌داند و سرگشته و حیران در ابتذال و پوچی آن، خود را گم می‌کند:

اللیلُ یسألُ من أنا/ أنا سرُّهُ القلقُ العمیقُ الأسودُ/ أنا صمتُهُ المتمرِّدُ/ قنّعتُ کنهی بالسکونْ ولفقتُ قلبی بالظنونْ/ وبقیتُ ساهمةً هنا / أرنو وتسألنی القرونْ / أنا من أکون؟/ والریحُ تسأل من أنا/ أنا روحُها الحیران أنکرنی الزمانْ / أنا مثلها فی لا مکان / نبقی نسیرُ ولا انتهاءْ / نبقی نمرُّ ولا بقاءْ / فإذا بلغنا المُنْحَنی / خلناهُ خاتمةَ الشقاءْ / فإذا فضاءْ! (الملائکه، ۲۰۰۸، ج۱: ۴۲)

ترجمه: شب از من می‌پرسد کیستم / من همان راز ژرفای سیاهیهای اویم/ من همان سکوت طغیانگر اویم / اعماق درونم را به‌عدم نقاب بستم / و دلم را با گمان گره بستم / و حال من شتری گم‌گشته در این بیابان / خیره گشته‌ام و می‌پرسند از

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

من اعصار / من کیستم؟ / باد می‌پرسد من کیستم / من آن روح سرگردان اویم در فراموشی زمان / من همچو اویم فاقد مکان / هماره می‌رویم و پایانی نیست / می‌گذریم و ماندنی نیست / چون به آن بلندی رسیم پندار که پایان رنج‌هاست/ آنگاه به تهی رسیده‌ایم!

او، خود و دیگر انسانهای همفکر و اندیشهٔ خود را سوار بر کشتی بی‌مقصدی می‌بیند که هیچ یک نمی‌دانند سرانجامشان چه خواهد شد و کشتی شکستهٔ زندگیشان در کدام ساحل مأوا خواهد گرفت:

سَیَّرتنی الحیاه أین تری مرسی سفینی؟ و عند أیَّ رمالٍ؟/ ها أنا الآن حیرهٌ و ذهولٌ/ بینَ ماضٍ ذوی و عمرٍ تَمُرُّ/ لستُ أدری ما غایتی فی مسیری/ آه لو ینجلی لعینی السِّرُّ (همان: ۲۶)

ترجمه: زندگی مرا با خود می‌برد/ به نظر تو لنگرگاه کشتی من کجاست؟ و در کنار کدام تل ماسه؟ من اکنون عین حیرت و نیستی‌ام، درماندهٔ گذشته‌ای رفته و عمری که در گذر است. نمی‌دانم هدفم در مسیرم کجاست، آه، کاش این راز در برابر چشمانم آشکار می‌شد.

۲-۷ شک و بدبینی

شکست جنبش ملّی شدن نفت و استیلای دوبارهٔ استبداد، موجب سرخوردگی روشنفکران و شاعران آن دوره گشت. شدّت یافتن خفقان و استبداد به گسترش اندیشهٔ پوچی و بیهودگی زندگی انجامید و خوش‌بینی و اطمینان و آرامش سالهای۱۳۲۰-۱۳۳۰ جای خود را به سرخوردگی و بدبینی و بی‌اعتمادی داد و زمینه‌ای پدید آورد که موجب شد سوءظن و بدبینی در آثار اغلب شاعران و نویسندگان آن دوره بازتاب داده شود. بهبهانی، تحت تأثیر اوضاع آشفتهٔ جامعه در اشعار خود، احوال مردمانی را به‌تصویر می‌کشد که اعتمادشان به زندگی و سرنوشت را از دست داده‌اند و با دیدی بدبینانه و پر از تردید به جهان و آیندهٔ خود می‌نگرند:

هر چه سوی گذشته می‌نگرم / جز غم و رنج حاصلم نَبوَد / چون به آینده چشم می‌دوزم / جز سیاهی مقابلم نَبوَد (آغوش رنج‌ها، ۷۲).

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

هر چه می‌بینم سیاهی در سیاهی –کوه کوه– / در پس این تیرگی‌ها آفتابی نیست نیست (چشم لعلی رنگ خرگوشان، ۴۳۰).

سوءظن نسبت به اجتماع، اطرافیان و حتی خویشاوندان نزدیک از جمله بازتاب-های بدبینی و بی‌اعتمادی در اشعار بهبهانی است که در نتیجهٔ وضعیت خفقان‌آلود و استبدادی پس از کودتای ۲۸ مرداد و لو رفتن و دستگیری و اعدام عدّهٔ زیادی از روشنفکران هم نسلش در اندیشهٔ او رخنه کرده است:

اگر دستی کسی سوی من آرد/ گریزم از وی و دستش نگیرم / به چشمم بنگرد گر چشم شوخی/ سیاه و دلکش و مستش نگیرم / به رویم گر لبی شیرین بخندد / به خود گویم که این دام فریب است / خدایا حال من دانی که داند / نگون بختی که در شهری غریب است (اگر دردی نباشد... ، ۱۱۵).

یأس و بدبینی و بی‌اعتمادی در اشعار نازک‌الملائکه مشهود است. تقدیرگرایی و تشاؤم و بدبینی نسبت به تقدیر در اشعار نازک‌الملائکه نمودی چشمگیر دارد. او تقدیر و سرنوشت را نابودگر آدمی می‌داند و از روزگار و دهر شکایت سر می‌دهد و با نگاهی بدبینانه، آن را همچون ماری زهرآگین (**افعوان**) می‌بیند که کینه‌توز و سرسختانه به دنبال آدمی است و لحظه‌ای از او غافل نمی‌شود:

أین أمشی؟ مللتُ الدُّروب/ و سَئِمتُ المُروج/ و العدوَّ الخفیَّ اللجوج/ لم یَزَل یَقتَفی خُطواتی، فأین الهروب/ الممراتُ و الطُرُقُ الذاهبات/ بالأغانی الی کُلّ أُفقٍ غریب/ و دُروبُ الحیاه/ والدهالیزُ فی الظلمات الدُّجَی الحالکات/ و زوایا النَّهار الجدیب/ جبتها کُلَّها، و عدوّی الخَفیِّ العنید/ صامد کالجبال الجلید/ فی الشمال البعید/ ذلک الأُفعوان الفظیع (الملائکه، ۲۰۰۸، ج۲: ۷۷).

ترجمه: به کجا بروم؟ از جاده‌ها ملول گشته‌ام/ از چمنزارها به تنگ آمده‌ام/ و دشمن پنهان و لجباز/ هنوز مرا تعقیب می‌کند، به کجا باید گریخت؟/ گذرگاه‌ها و جاده‌هایی که/ ترانه‌ها را به افقهای ناشناخته می‌برند/ جاده‌های زندگی/ دهلیزهای بسیار تاریک و ظلمانی/ و گوشه و کنار این روز قحطی زده/ همه را گشته‌ام و دشمن پنهان و سرسخت من / همچون کوه‌های یخی در دوردست‌های شمال/ همچنان استوار و پایدار است/ آن افعی ترسناک ..

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

بروز بحرانها و آشفتگی‌های عصر مدرن و وقوع جنگها و کشتارهای بی‌رحمانه و ناتوانی در دست‌یابی به آرمانها و اهداف، موجب شد نازک‌الملائکه، مأیوس و ناامید از بهبود اوضاع، زندگی را سراسر بدبختی و درماندگی ببیند و بدبینی نسبت به تقدیر و سرنوشت و زندگی در اندیشهٔ او اوج بگیرد:

حن أسری یقودنا القدر الأعمی / إلی لیل عالمٍ مجهول/ لیس مِنّا مَن یستطیع فکاکاً/ لیس مِنّا غیر الأسیر الذلیل (همان، ج ۱: ۴۹).

ترجمه: ما اسیریم و تقدیر ما را به شب عالمی ناشناخته، رهبری می‌کند. برای هیچ کداممان توان نجات یافتن نیست، ما جز اسیرانی خوارشده چیزی نیستیم.

به عقیدهٔ نازک‌الملائکه شهر و تمدن جدید به ارزشها و احساسات انسانی بی‌توجه است. او از حریص بودن انسانهای بی‌احساس در استعمار دیگران به بدبینی می‌رسد (هداره، ۱۹۹۴: ۲۰۴) و با نگاهی تلخ به شهر می‌نگرد. در محیطی بی‌رحم که جایی برای پناه دادن به دخترکی یتیم در شبی سرد وجود ندارد و انسانها حس دلسوزی و شفقت به همنوعان را در درون خود خفه کرده‌اند، پایبندی به ارزشهای انسانی امری محال می‌شود و مهربانی و انسانیت را تنها باید در واژه نامه‌ها جستجو کرد. نازک‌الملائکه در مقابل نیروهای ویرانگری که انسان را در برگرفته است و پدیده‌های غیرقابل فهم، سرگشته و معذب بود و مرحلهٔ الحاد و تشکیک که در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۰۵۵ بر او گذشت بر اوج بحران روحی ملائکه اشاره داشت و او را به شک و بدبینی و بی‌اعتمادی سوق داد:

لا أُریدُ العیشُ فی وادی العبید/ بین اموات و إن لم یُدفنوا/ جُثَثٌ ترسفُ فی أسرالقیود/ و تماثیلُ اجتوتها الأعینُ/ آدَمیُّون ولکن کالقرود/ و ضباعٌ شرهُ لا تؤمنُ (الملائکه، ۲۰۰۸، ج ۱: ۴۸۲).

ترجمه: زندگی در صحرای بردگان را در میان مردگانی که دفن نشده‌اند نمی‌خواهم. جسم‌هایی که در اسارت قید و بندها آهسته گام برمی‌دارند و تمثالهایی که چشم‌ها از دیدن آنها بیزارند. آنها با ظاهری انسانی یه بوزینگان و کفتارهایی درّنده و حریص می‌مانند که نمی‌توان به آنها اعتماد کرد.

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۳-۷ یأس و ناامیدی

شعر سیاه، که بر پایهٔ نگاه یأس‌آلود، ناامیدانه و بدبینانه به زندگی شکل‌گرفته است، بیش از همه به تصویر و توصیف ناکامی و سرخوردگی انسانها در رسیدن به آرمان-ایشان می‌پردازد. غرق‌شدن در دنیایی پر از یأس و ناامیدی، یأسی که ریشهٔ آن در نوعی شکست و بی‌آرمانی است از اصلی‌ترین مضمونهای اشعار بهبهانی است:

من تشنه کام درد و غمم، دردا!/ دردا که رنگ آب نمی‌بینم/ در سوز عشق و محنت و ناکامی / جز جلوهٔ سراب نمی‌بینم! (بازیچه، ۱۰۷)

دلم یاران ز غم در اضطراب است / امیدم نقش بی‌حاصل بر آب است / دگر از چشمهٔ خورشید قهرم / که آبش –آنچه دانستم– سراب است (جواب، ۲۸۰).

اشعار بهبهانی، روایت‌کنندهٔ ناکامی، سرخوردگی و شکست آرمان‌های روشنفکران عصر خود است. این نسل به علت اوضاع سیاسی و ناکامی در رسیدن به آرمانها و اهدافشان دچار یأس و دلمردگی شده‌اند؛ جریان زندگی هیچ‌گونه جذابیّتی برایشان درپی ندارد و زندگی خود را تکرار بی‌پایان و ملالت‌آور روزها، هفته‌ها و سالها می-دانند:

روزهایم، هفته‌هایم، سالهایم، چیست؟ چیست؟/– داستانی کهنه با تقلیدها، تکرارها (شاخه‌های آهکی، ۴۵۱).

نمونه‌ای دیگر از حضور یأس و ناامیدی در شعر بهبهانی این گونه است:

اینکه با خود می‌کشم هر سو، نپنداری تن است/ گورِ گردان است و در او آرزوهای من است/ آسمان را من جگرخون کردم از اندوه خویش/در جگرگاه افق، خورشید، سوزن سوزن است (اینکه با خود می‌کشم، ۳۲۰).

دیوانهای نازک‌الملائکه، مملو از واژگان تیره و سرد است: الرهیب، الکئیب، الوحید، الطرید، الشرید، الغریب، الحزین، الملال، المهجور، الاسیر و واژگانی از این قبیل در سرتاسر دیوان او به‌چشم می‌خورد. «در زندگی او سیاهی موج می‌زند به‌طوری که ستارگان نزد او مانند چشم گرگها هستند و کور سوی امیدی که ورای ابرها دارد، سراب است. بر تن طبیعت حزن و اندوه پوشانیده و آن را مانند درون خود سیاه نموده

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

است. مه آلودگی همه زیبایی طبیعت را کشته است و طبیعت را از خلال روحیه خود توصیف می‌کند» (جعفر، ۱۹۹۹: ۸۲).

موضوع شعر «مأساه الحیاه» زندگی و مرگ و اسرارماورای آنهاست. شاعر در این شعر بدبینی و احساس نومیدانهٔ خود را نسبت به‌اینکه سراسر زندگی رنج و درد بوده و مرگ نهایت بدبختی بشر است، نشان می‌دهد. از وحشت جنگ جهانی دوم و خرابیها و بدبختی‌های ناشی از آن شکوه می‌کند و همه را به صلح و آشتی فرا می‌خواند. او از خوشبختی سخن می‌گوید؛ اما در پایان باز هم دچار سرخوردگی و یأس و نومیدی می‌شود؛ زیرا سعادت و خوشبختی را روی کرهٔ زمین نمی‌یابد.

ثم ماذا؟ أیُّ حُلم ترتجی یا ابن السماءِ/ أنت فی الارضِ، فلا تَحلُم بلقیا الأوفیاء/ لا تَلُم شاعرکَ الغادر و ابسَم للشَّقاء/ و التَجاء للعودِ تَسعَد یا حزینَ الشعراءِ (الملائکه، ۲۰۰۸: ج۱: ۶۲۸)

ترجمه: به چه چیزی؟ به کدام رؤیا امید داری ای فرزند آسمان/ تو در روی زمینی، پس به دیدار انسانهای باوفا رؤیاپردازی مکن/ شاعر ترک کننده‌ات را سرزنش نکن و به بدبختی و شقاوت لبخند بزن/ ای اندوهگین‌ترین شاعران به عود پناه ببر تا خوشبخت شوی.

عبثاً تحلمینَ شاعرتی، ما / من صباحٍ للیلِ هذا الوجودِ» (همان: ۲۱)

ترجمه: بیهوده رؤیاپردازی می‌کنی ای شاعر من، صبحی برای این شب وجود ندارد.

یأس فلسفی در اشعار نازک‌الملائکه به تأثیر از افکار فیلسوف بدبین آلمانی، شوپنهاور، پدید آمده است. دست نیافتن به فلسفهٔ حیات و راز زندگی، مهر تأییدی بر پوچی زندگی انسانا در ذهن دردمند این شاعر است. هستی در نظر او مانند معمایی بود که آدمی از درک آن ناتوان است و تلاش برای فهم آن کاری عبث و بی‌نتیجه است:

آه یا من ضاعت حیاتُکَ فی‌الأحلامِ/ ماذا جنیتَ غیر الملالِ؟ لم یزل سِرُّها دفیناً/ فیا ضَیعه عمرٍ قضیتها فی السؤالِ/ هو سِرُّ الحیاه دَقَّ علی الأفهام/ حتی ضاقَت به الحکماءُ/ فایأسی یا فتاهُ ما فُهمت مِن قبلُ اسرارها/ ففی ما الرجاءُ؟/ جاءَ من قبل أن تجیئی الی الدُّنیا/ ملایینُ ثم زالوا و بادوا (همان، ج ۲: ۲۲)

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

ترجمه: آه ای که زندگیت در رؤیا فنا شد! جز خستگی چه به‌دست آوردی؟ هنوز راز آن (زندگی) نهان مانده است. افسوس بر عمر تباه شده در طلب این سؤال. این راز زندگی است که عقلها از فهم آن عاجزند تا آنجا که اندیشمندان را به تنگنا انداخته است؛ پس ناامید باش ای دخترک! پیشتر نیز رازهای آن فهمیده نشده! به چه امید داری؟ پیش از اینکه تو به این دنیا بیایی میلیون‌ها انسان آمده‌اند؛ سپس از بین رفته و نابود شده‌اند.

و حیاه الإنسانیه شقاءٌ دائمٌ/ عالمٌ کُلُّ من علی وجهه یشقی/ و یقضی الأیام حزناً و یأسً/ عبثاً فالحیاهُ سُنَّتُهُ الحزنُ / والحکم الآهات و الدمع جارٌ (همان: ج۱: ۸۶۴)

ترجمه: زندگی انسان بدبختی همیشگی است. جهانی که هر که در آن است، بیچاره است و روزگار را با اندوه و ناامیدی و بیهودگی سپری می‌کند؛ پس سنّت زندگی، اندوه است و حکم آه و اشک بر آن جاری است.

زندگی در نظر او بسیار تاریک و بی‌رحم است و کاری به جز نوشاندن زهر و رویاندن خار ندارد:

هی هذه الحیاه ساقیه السَّمُ/ کووساً یطفو علیها الرحیق/ هی هذه الحیاه زارعه الأشواک/ لا الزَّهرِ الدُّجی لا الضّیاء (همان، ج ۱: ۳۷)

ترجمه: این زندگی است که جامهای سمّی را می‌نوشاند که لبریز از شراب ناب هستند؛ این زندگی است که خار و تاریکی می‌کارد نه گل و روشنی.

فَهِیَ تلکَ الخَلُوبُ تَبسِمُ للأحیاء/ و السَّمُّ کامِنٌ فی یَدَیها (همان، ج ۱: ۱۵۳)

ترجمه: دنیا همان مکاری است که برای زندگان لبخند می‌زند؛ حال اینکه در دستانش زهری پنهان است.

۴-۷ انزوا و تنهایی

بهبهانی، در اشعارخود، انزوا و تنهاماندگی فرد را در جامعه بیان کند. او در سروده‌هایش با به تصویر کشیدن احوال انسانهای سرخورده، تنها و منزوی به نهایت تنهایی انسانهای دورهٔ معاصر و پیامدهای منفی عصر مدرنیته اشاره می‌کند:

وقتی که سیم حکم کند، زر خدا شود / وقتی دروغ داور هر ماجرا شود / وقتی هوا، هوای تنفس، هوای زیست / سرپوش مرگ بر سر صدها صدا شود/ ... بگذار

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

در بزرگی این منجلاب یأس / دنیای من به کوچکی انزوا شود! (دنیای کوچک من، ۴۳۸)

بهبهانی در *آغوش رنجها*، خود را همچون بیگانه‌ای حس می‌کرد که در این دنیا جایی برای او نبود و هیچ کس را محرم اسرار و غمگسار دردهایش نمی‌دانست:

وه که یک اهل دل نمی‌یابم / که به او شرح حال خود گویم / محرمی کو که یک نفس با او / قصهٔ پر ملال خود گویم؟ (آغوش رنج‌ها، ۷۲)

او در شعر سنگ صبور، اجتماع پیرامون خود را تهی از احساسات و عواطف انسانی و سرشار از خشونت و بی‌رحمی و تزویر و دروغ ترسیم می‌کند که در آن هیچ کس به یاری دیگری نمی‌کوشد:

یاری چه چشم دارم از این یاران؟ / کاینان هزار صورت و صد رنگند/ در روی من به یاوریَم کوشند / پنهان ز من به خصم هماهنگند (سنگ صبور، ۱۲۶).

هم چنین در شعر تشنگان را نوش بارد، خود را فردی تنها و منزوی می‌پندارد که با دنیای اطراف خویش بیگانه است و از شدّت تنهایی و غربت خود شکوه می‌کند:

با دل همخانگان یک آسمان بیگانه‌ام / شاید از سیاره‌ای در کهکشانی دیگرم (تشنگان را نوش بارد، ۳۹۳).

نهایت غربت و تنهایی بهبهانی در شعر شهربند سکوت به زیبایی به تصویر کشیده می‌شود:

ز شهربند سکوتم سَرِ رهایی نیست / که پیش خفته، مجال سخن سرایی نیست / ز هیس هیس زبان شما توان دانست / که خلق را به فغان من آشنایی نیست (شهربند سکوت، ۴۳۳).

نازک‌الملائکه در دوران تحصیلش در دانشگاه، تجربه عشقی ناموفقی داشته است و این امر باعث شد که علاوه بر تنهایی و غربت اجتماعی، مضمونهای دیگری همچون ترس و اضطراب، بی‌اعتمادی و بدبینی در اشعارش نمود پیدا کند. وی از غربت و تنهایی روحی شدیدی رنج می‌برد که در نتیجهٔ ناکامیها و سرخوردگیهای اجتماعی و شکست‌های عاطفی و خانوادگی بود. جنگ جهانی دوم و پیامدهای ناگوار آن، یکی از مهمترین عواملی بود که باعث تنهایی و دوری‌گزینی نازک‌الملائکه از جامعه، و موجب

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

شد زندگی در نظرش بی‌ارزش جلوه کند و در عین حال از مرگ بترسد (جعفر، ۱۳). نازک‌الملائکه در شعر «کلمات» از نهایت تنهایی خود سخن می‌گوید:

شکوتُ الی الریح وحده قلبی و طول انفرادی/ فجاءت معطره بأریح لیالی الحصاد/ و أالقت عبیر البنفسج و الورد فوق سهادی / و مدّت شذاها لخدی الکلیل مکان الوساد/ و روت حنینی بنجوی غدیر یغنی لواد/ و قالت: لأجلک کان العبیر و لون الوهاد/ و من أجل قلبک وحدک جئت الوجود الجمیل/ ففیم العویل؟/ و صدقتها ثم جاء المساء الطویل/ و ساد السکون عباب الظلام الثقیل/ فسألت لیلی: أحق حدیث الریاح؟ / فردّ الدجی ساخر القسمات: أ صدقتها؟ انها کلمات...!!! (الملائکه، ۲۰۰۸: ج ۲، ۶۴)

ترجمه: «از تنهایی قلبم و طولانی بودن تنهاییم شکایت به باد بردم/ پس در حالی که عطرآگین به بوی خوش شبهای درو بود، آمد/ و بوی خوش گل بنفشه و گل سرخ را روی بی‌خوابی من افکند/ و جای بالش، رایحه‌اش را روی گونهٔ خستهٔ من پهن کرد/ و اشتیاق مرا با آهنگ برکه‌ای که برای دره نغمه‌خوانی می‌کرد، سیراب نمود/ و گفت بوی خوش و رنگ دره‌ها به خاطر تو بود/ تنها برای قلب تو به این هستی زیبا آمدم/ پس ناله‌ات برای چیست؟ / او را باور کردم، پس شب طولانی فرا رسید/ و سکون و آرامش روی موج تاریکی سایه انداخت/ پس از شبم پرسیدم: آیا سخنان باد راست بود؟/ و تاریکی طعنه‌زنان پاسخ داد: آیا آنها را باور کردی؟ آنها **حرف** بود...!!!»

۵-۷ مرگ اندیشی و خودکشی

پس ازکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و با اوجگیری خفقان، احساس پوچی و بیهودگی در اندیشهٔ روشنفکران ایرانی رسوخ، و آنان را به نوعی سرخوردگی و بیهودگی گرفتار کرد. کودتای ۲۸ مرداد تأثیر بسیاری بر تفکّر انسان معاصر گذاشت. "هجوم دشمنان داخلی و خارجی به نهضتی که مردم آن را از آن خود می‌دانستند و انهدام حزب توده، سبب سرخوردگی و افسردگی شدید جامعهٔ روشنفکری شد. بازار تریاک و هروئین و عرق رواج یافت و کیش خودکشی، جای آرزوهای واهی دست یافتن به بهشت روی زمین را گرفت" (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۶۶). اندیشهٔ مرگ و خودکشی در مجموعهٔ اشعار بهبهانی به‌وضوح نمایان است. در شعر «*گفتند یا با خموشی ...*»، با بیانی زیبا و تأثیرگذار، شیوهٔ مرگ قناری را به‌تصویر می‌کشد. بهبهانی، تحت تأثیر اوضاع استبداد

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

زده و خفقان‌آلود جامعه، به خودکشی و انتحار فکر می‌کند. وی معتقد است با عصیان در مقابل اجبارِ زندگی، می‌توان به شیوه‌های گوناگون و با اختیار مرگ خود را رقم زد:

– زاد و مرگ ما دو نقطه است/ در دو سوی طول یک خط/ هر چه هست، طول خط است/ ابتدا و انتها، نه/ در میان این دو نقطه/ می‌زنی قدم به اجبار/ در چنین عبور ناچار / اختیار و اقتضا، نه/ – نه قبول خاطرم نیست / می‌توان شکست خط را / می‌توان مخالفت کرد / با همین کلام: با « نه»/ زادِ ما به جبر اگر بود/ مرگ ما به اختیار است:/ زهر، برق، رگ زدن، دار ... / هست در توان ما، نه؟ (در طول راه، ۱۱۴۵– ۱۱۴۶)

در جایی دیگر نیز با گرایش به اندیشهٔ خودکشی، تنها راه رهایی از زندگی محنت بار را در مرگ و نیستی می‌داند:

گاه گویم که سر به کوه نهم/ سیل آسا خروش بردارم/ رشتهٔ عمر و زندگی ببرّم / بار محنت ز دوش بردارم (آغوش رنج‌ها، ۷۳).

بهبهانی در روزگاری که وطن در آتش جنگ و درگیری می‌سوزد، اوضاع اسفبار جامعه و قتل و مرگ انسانها را در شعر *آسمان سرخ است*، این‌گونه نشان می‌دهد:

خانه ابری بود روزی/ خانه خونین است اینک.../ می‌کشد در خون، پلنگ پیر، آهوی جوان را/ وحشت قانون جنگل، تهمت دین است اینک/ نو عروسان بلور اندام بازو مرمری را/ حجله، گور است و خاک تیره بالین است اینک (خطی ز سرعت و از آتش، ۲۱۲).

نازک‌الملائکه هیچ بلایی را سخت‌تر و خشن‌تر از مرگ نمی‌پندارد و برای همین مرگ را «مؤساه الحیاه الکبری» می‌نامد (نگ. مقدمه دیوان مأساه الحیاه و اغنیه للانسان، ج ۱: ۷). او با اینکه از زندگی دل خوشی ندارد ولی باز هم آن را بر مرگ ترجیح می‌دهد. نازک‌الملائکه بر این باور است که مرگ همیشه پیروز است و انسان همواره در مصاف با آن، ناتوان و سرگردان است:

هکذا الموتُ غالبٌ أبَدَ الدهر / و نحن الصَّرعی الضعافُ الحیاری (الملائکه، ۲۰۰۸، ج۱: ۴۷).

ویژگی اصلی شعر او، حزن و اندوه، ترس و اضطراب، تنهایی و مرگ‌اندیشی است. لفظ مرگ در اشعار او و حتی در عناوین قصائد او مانند عیون‌الاموات، انشوده‌الاموات،

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

قلب‌میت و ... بسیار تکرار می‌شود. وقوع جنگ جهانی و به‌صدا در آمدن ناقوس مرگ او را بسیار دردمند می‌سازد و در سرودهٔ «الحرب العالمیه الثانیه»، از مصیبت‌ها و فجایع فرود آمده بر سر مردم می‌نالد:

أین أهلوکَ یا قصورُ أ تحتَ الثلج أم مزَّقتهم القاذفات؟ / أسفاً ضاقت المیادین بالقتلی و ما عاد یدفن الأموات/ فی السفوح الجبال تحت ذری الأشجار خلف القصور و الأکواخ (همان: ۶۸)

ترجمه: «ای کاخها ساکنانتان کجایند؟ آیا زیر برفند یا تانکها آنها را پاره‌پاره کرده‌اند؟/ آه میدانها با کشتار به تنگ آمده است و مردگان دفن نمی‌شوند در در دامنهٔ کوه‌ها، زیر شاخه‌های درختان، پشت قصرها و کلبه‌ها.»

حَدِّثی القلب أنتِ أیتها المأساهُ یا من قد سَمَّیتُ بالحیاهِ/ ما الذی تصنعینَ بی فی الغد المجهول/ ماذا تری مصیرُ رفاتی؟ اَیُّ قبر أعددتِ لی؟ أ هو ملءَ انحائها الظلام الداجی؟ (همان: ۲۴)

ترجمه: با قلب (من) سخن بگو، تو ای تراژدی‌ای که زندگی نامیده شده‌ای/ در فردای ناشناختهٔ من با من چه خواهی کرد؟/ دربارهٔ سرنوشت استخوانهای پوسیده‌ام چه فکری کرده‌ای؟/ کدام قبر را برایم آماده کرده‌ای؟/ آیا آن قبر سراسر تاریکی و ظلمت است؟

نازک‌الملائکه در شعر «وبا» با توصیف شهری وبازده، وضعیت انسانها را در کشاکش مرگ و زندگی به نمایش درمی‌آورد. توصیفات و صحنه‌پردازیهای این شعر بسیار هولناک و وحشت‌آور است و بشدت ترس و هراس و نگرانی و اضطراب را در خواننده ایجاد می‌کند:

سکَن اللیلُ / أصغِ إلی وَقْع صَدَی الأنَّاتْ/ ... / فی کلِّ مکانٍ یبکی صوتْ / هذا ما قد مَزّقَهُ الموتْ / الموتُ الموتُ الموتْ / یا حُزْنَ النیلِ الصارخِ مما فعلَ الموتْ / طَلَع الفجرُ / أصغِ إلی وَقْع خُطَی الماشینْ / فی صمتِ الفجْر, أصِخْ، انظُرْ رکبَ الباکین/ عشرةُ أمواتٍ، عشرونا / لا تُحْصِ أصِخْ للباکینا اسمعْ صوتَ الطِّفْل المسکین / مَوْتَی، مَوْتَی، ضاعَ العددُ/ مَوْتَی، موتَی، لم یَبْقَ غَدُ/ فی کلِّ مکانٍ جَسَدٌ یندُبُه محزونْ / لا لحظَةَ إخلادٍ لا صَمْتْ/ هذا ما فعلتْ کفُّ الموتْ/ الموتُ الموتُ الموتْ/ تشکو البشریّةُ

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

تشکو ما یرتکبُ الموتْ/ الکولیرا/ فی کَهْفِ الرُّعْب مع الأشلاءْ/ فی صمْت الأبدِ القاسی حیثُ الموتُ دواءْ / استیقظَ داءُ الکولیرا / حقْدًا یتدفّقُ موْتورا/ هبطَ الوادی المرِحَ الوُضّاءْ / یصرخُ مضطربًا مجنونا / لایسمَعُ صوتَ الباکینا / فی کلِّ مکانٍ خلَّفَ مخلبُهُ أصداءْ / فی کوخ الفلاّحۀ فی البیتْ / لا شیءَ سوی صرَخات الموتْ / الموتُ الموتُ الموتْ / فی شخص الکولیرا القاسی ینتقمُ الموتْ /.../ یا شبَحَ الهیْضۀ ما أبقیتْ / لا شیءَ سوی أحزانِ الموتْ / الموتُ، الموتُ، الموتْ / یا مصرُ شعوری مزَّقَهُ ما فعلَ الموتْ (همان: ۲۴)

ترجمه: شب آرام گشت/ گوش به ضرباهنگ صدای نالهها بسپار/ ... / و در هر جا صدایی می‌گرید / این پاره پاره‌هایی است که مرگ بر جای گذاشته است / مرگ مرگ مرگ / ای اندوه نیل که از کار مرگ به فریاد آمده‌ای/ صبح دمید/ ضرباهنگ گامهای روندگان را بشنو/ در خاموشی سحر بشنو و حرکت گریه‌کنندگان را ببین / ده مرده، بیست مرده/ نمی‌توانی به شمارش آوری به صدای گریه‌کنندگان گوش فراده/ صدای کودک بیچاره را بشنو/ مردگان مردگان و تعدادشان رفته از کف/ مردگان مردگان و دیگر فردایی نمانده است / در هر جا جسدی بی‌جان افتاده که اندوهگینی بر او می‌گرید/ نیست هیچ لحظه بزرگداشتی و هیچ دقیقه سکوتی/ این دستاورد مرگ است/ مرگ مرگ مرگ / انسان شکایت می‌کند شکایت از کار مرگ / وبا/ در غار هراس در بین جسد مردگان/ در خاموشی سنگدلانه ابدیت آنجا که مرگ دارو است/ درد وبا بیدار گشت/ کینه‌ای مدام می‌جوشد/ آن دشت روشن دل‌انگیز به ناگاه/ فریاد نالههای نگران و دیوانه‌وارش به آسمان رفت/ صدای گریه‌کنندگان به گوش نمی‌رسد/ چنگال مرگ در هر جایی پژواکی وانهاده است/ در کلبه آن زن کشاورز در آن خانه/ هیچ جز فریاد نالههای مرگ/ مرگ مرگ مرگ / تجلی مرگ درجسد سنگدل وبا به انتقام نشسته است / ... / ای شبح خونریز! وانهادی /جز اندوه مرگ/ مرگ مرگ مرگ/ ای مصر! احساسم را کار مرگ پاره‌پاره ساخت.

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

نتیجه

ادبیات معناباخته[1]، جریانی بود که تحت تأثیر از رواج اندیشه‌های پوچ‌گرایی حاصل از وقایع و تحوّلات فلسفی، علمی، تاریخی و اجتماعی عصر مدرن، در ادبیات قرن بیستم پدید آمد و شعر سیاه به‌عنوان بخشی از مفهوم گستردهٔ آن، مورد توجّه شاعران معاصر قرار گرفت و به نمایش احساساتی از قبیل اضطراب، ناامیدی، بی‌هویّتی، تنهایی و بی-معنایی و پوچی زندگی می‌پرداخت. این جریان طی دو دوره در ادبیات معاصر ایران خود را آشکار ساخت: دورهٔ اول، زمان استیلای استبداد رضاخان و دورهٔ دوم به وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست جنبش ملی‌شدن صنعت نفت مربوط می‌شد که موجب سرکوب روشنفکران و زمینه‌ساز گرایش به ادبیات معناباخته در ادبیات معاصر ایران گردید. در ادبیات معاصر عرب نیز تحوّلات سیاسی و اجتماعی و پیامدهای ویرانگر جنگ جهانی دوم، موجب پیدایش روحیّهٔ یأس و ناامیدی و مرگ‌اندیشی شد. سیمین بهبهانی و نازک‌الملائکه از شاعران برجستهٔ شعر معاصر فارسی و عربی به‌شمار می‌آیند. مضمون و محتوای اشعار این دو شاعر بیان کنندهٔ دغدغه‌های اجتماعی آنان است. یافته‌های این پژوهش، گویا است که این دو شاعر با توجه به بحرانهای سیاسی و اجتماعی جامعهٔ عصر خود با نگاهی بدبینانه و یأس‌آلود به زندگی می‌نگریسته‌اند و این سیاهبینی باعث شده است فضایی از پوچی و یأس و دلمردگی در اشعارشان منعکس شود.

پی‌نوشت

1. Absurd Literature

منابع

الملائکه، نازک؛ **الدیوان**، ج ۱و ۲، بیروت: دارالعوده، ۱۹۸۶.

انوشه، حسن؛ **دانشنامهٔ ادب فارسی ۲**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۱.

انوشیروانی، علی‌رضا؛ **ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران**، مجله ادبیات‌تطبیقی ۱، پیاپی ۱، ۱۳۸۹، ص۶- ۳۸.

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]

ایروین، رابرت؛ **نگاهی به ادبیات معاصر عرب**، ترجمه کریم لویمی مطلق، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، مهرماه، ۱۳۸۰.
بهبهانی، سیمین؛ **جای پا تا آزادی(مجموعه اشعار)**، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۷.
---------؛ **مجموعه اشعار**، چ دوم، تهران: نگاه، ۱۳۸۲.
---------؛ **یاد بعضی نفرات**، تهران: نگاه، ۱۳۸۸.
پاز، اوکتایو؛ **دیالکتیک تنهایی**، ترجمهٔ خشایاردیهیمی، تهران: لوح فکر، ۱۳۸۱.
پورعباسی، عباس؛ **ادوار شعر عرب**، کیهان فرهنگی، ۱۳۷۲، ش ۱۰۱.
حاتمی، عزیزالله؛ **شادی و امید**، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۴۵.
زرشناس، شهریار؛ **مبانی نظری غرب مدرن**، چ سوم، تهران: کتاب صبح، ۱۳۸۷.
شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ **شعر معاصر عرب**، تهران: سخن، ۱۳۸۰.
صنعتی، محمد و دیگران؛ **مرگ: مجموعه مقالات**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۸.
عزالدین، یوسف؛ **التجدید فی الشعر العربی الحدیث**، دمشق: دارالمدی، ۲۰۰۷.
علی، عبدالرضا؛ **نازک الملائکه الناقده**، بیروت: المؤسسه العربیه الدرسات و النشر، ۱۹۹۵.
فرانکل، ویکتور؛ **انسان در جستجوی معنا**، ترجمهٔ اکبر معارفی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
-------؛ **پزشک و روح**، ترجمه فرخ سیف‌بهزاد، چ سوم،تهران: درسا، ۱۳۷۲.
فروم، اریک؛ **انقلاب امید**، ترجمه مجید روشنگر، تهران: مروارید. ، ۱۳۶۸.
-------؛ **بنام زندگی**، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: مروارید. ، ۱۳۶۷.
کاتوزیان، محمدعلی؛ **صادق هدایت و مرگ نویسنده**، چ چهارم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴.
کامو، آلبر؛ **افسانهٔ سیزیف**، ترجمه‌محمود سلطانیه، چ چهارم، تهران: جامی، ۱۳۹۰.
گذشته چراغ راه آینده است؛ تهران: جامی، ۱۳۶۲.
محمدی‌مجد، داریوش؛ **احساس تنهایی و توتالیتاریسم**، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۷.
نجومیان، امیرعلی؛ **درآمدی بر مدرنیسم در ادبیات**، اهواز: رسش، ۱۳۸۳.
نصری، عبدالله؛ **فلسفه آفرینش**، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۶۳.

[Downloaded from jcsfa.modares.ac.ir on 2024-10-12]